



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده نفی ظلم

موضوع جزئی: مقدمات - ۳. مفهوم شناسی عدالت - ب. معنای اصطلاحی -

عدالت در نظر فقها - اقوال پنج گانه

تاریخ: ۶ مهر ۱۴۰۴

مصادف با: ۵ ربیع الثانی ۱۴۴۷

جلسه: ۴

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث ما در مفهوم شناسی عدالت کمی به درازا کشید و البته با اینکه شاید پرداختن به معنا یا معانی عدالت در فقه و نزد فقها تأثیر مستقیمی در بحث ما از قاعده نفی ظلم نداشته باشد، اما اجمالاً مناسب است که حدود و ثغور تعرض فقها به این موضوع را در یک بیان بسیار اجمالی ارائه و ذکر کنیم تا حداقل نسبت بحث از قاعده نفی ظلم با آنچه که در دانش فقه از آن بحث می‌شود، برای ما معلوم گردد.

عرض کردیم فقیهان به طور کلی در مورد معنای عدالت از این جهت که آیا در فقه اصطلاح خاصی وجود دارد یا نه، دو دسته‌اند که البته با دقت بیشتر، سه دسته می‌شوند؛ به شرط اینکه قائلین به مجاز شرعی هم یک دسته مستقل محسوب شوند. نتیجه این شد که عدالت در فقه یک معنای اصطلاحی دارد و برخلاف آنچه که در کلمات بعضی از فقیهان آمده، معنای لغوی منظور نیست. حداقل این است که اگر هم معنای لغوی باشد، فقها مصادیق آن را بیان کرده‌اند؛ یعنی اقدام به تطبیق معنای لغوی بر فرد عادل کرده‌اند.

اقوال پنج گانه

به هر حال فقها پنج معنا برای عدالت بیان کرده‌اند؛ برای اینکه این بحث ناقص نماند و اشاره‌ای جامع به معنای واژه عدالت شده باشد، این را هم عرض می‌کنم.

قول اول

قول اول این است که عدالت یک ملکه نفسانی است که باعث می‌شود شخص با تقوا و مروت ملازم شود؛ چند تن از بزرگان به این قول ملتزم شده‌اند، از جمله مرحوم علامه حلی در مختلف^۱، محقق کرکی در جامع المقاصد^۲، شهید ثانی در شرح لمعه^۳، شیخ انصاری در مکاسب^۴؛ البته شیخ می‌فرماید: این قول مشهور میان علامه حلی و فقیهان متأخر از او است.^۵ محقق اردبیلی هم این قول را مشهور میان عامه و خاصه دانسته است.^۶ از معاصرین هم مرحوم سید در عروه^۷، مرحوم آقای حکیم در

۱. مختلف، ج ۸، ص ۴۹۹.

۲. جامع المقاصد، ج ۲، ص ۳۷۲.

۳. شرح لمعه، ج ۱، ص ۱۵۹.

۴. مکاسب، ج ۳، ص ۱۶۶.

۵. همان.

۶. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۲، ص ۳۵۱.

۷. عروه، ج ۱، ص ۲۷.

مستمسک^۱، امام(ره) در تحریر^۲ قائل به این معنا شده‌اند.

اینجا به یک نکته باید توجه کرد و آن اینکه طبق این قول مروت در معنای عدالت اخذ شده، در حالی که این جای بحث دارد. مروت این است که انسان کاری انجام بدهد که موجب تنفر دیگران از انسان نشود. ممکن است یک چیزی حرام نباشد، اما انجام آن از سوی شخص موجب گریز و دوری و تنفر شود؛ لذا در ارتکاب خلاف مروت اشکال کرده‌اند. در اینکه کلمه مروت در تعریف عدالت اخذ شده، جای اشکال است؛ چون مروت چیزی غیر از عدالت است.

البته قائلین به این قول همگی تعبیر ملکه به کار نبرده‌اند؛ بعضی تعبیر ملکه کرده‌اند. بعضی هیأت راسخه فی النفس تعبیر کرده‌اند؛ یا کیفیت راسخه نفسانی. ولی همه اینها اشاره به آن حقیقت یعنی ملکه دارند.

قول دوم

قول دوم این است که عدالت عبارت از استقامت عملی در جاده شریعت مستنداً الی الملکه است. استقامت عملی یعنی انجام واجبات و ترک محرمات؛ آن هم با استناد به ملکه نفسانی. چون ممکن است استقامت عملی در جاده شرع مستند به ملکه نباشد. البته یک وقت می‌گوییم حرکت در جاده شریعت، یک وقت می‌گوییم استقامت عملی در جاده شریعت. استقامت نمی‌تواند بدون انتساب و استناد به ملکه باشد؛ بله، انسان می‌تواند در جاده شریعت حرکت کند، اما مستند به ملکه نباشد. آنچه در این قول ذکر شده، استقامت بر این اعمال است؛ یعنی انجام واجبات و ترک محرمات در جاده شریعت در حالی که استناد به ملکه داشته باشد؛ این قول برخی از بزرگان از جمله شیخ صدوق، پدر شیخ صدوق، شیخ مفید در مقنعه و برخی دیگر است.^۳

سؤال:

استاد: استقامت عملی یک حداقل و قدر متیقن دارد و مراتب بالاتر از آن. آن قدر متیقنی که بر اساس آن می‌توان گفت که این استقامت عملی در جاده شریعت تحقق دارد، انجام واجبات و ترک محرمات است. ... لکن این استقامت عملی در مراتب بالاتری هم می‌تواند قرار بگیرد؛ آنجا بحث عمل به مستحبات و امثال اینها پیش می‌آید.

تفاوت قول اول و دوم

حالا ببینیم این معنا با معنای قبلی فرق دارد یا نه؟ در این قول عدالت را به معنای انجام واجبات و ترک محرمات به گونه‌ای که ناشی از ملکه نفسانی باشد، دانسته‌اند. طبق معنای اول عدالت عبارت از ملکه نفسانی‌ای است که موجب ملازم شدن شخص با تقوا می‌شود؛ حالا واقعاً این دو با هم فرق دارد؟

یک وقت می‌گوییم ملکه نفسانی‌ای که موجب می‌شود انسان ملازم با تقوا باشد و یک وقت می‌گوییم خود آن اعمال عبارت از عدالت است. فرق این دو هم از این جهت است که در اولی تمرکز بر ملکه و هیأت راسخه نفسانی است، اما در دومی تمرکز بر انجام واجب و ترک حرام است. لذا ماهیت و حقیقت اینها ممکن است تفاوت چندانی نداشته باشد، اما این فرق را هم می‌توانیم در نظر بگیریم.

سؤال:

استاد: این می‌تواند از آن منظر هم تحلیل شود؛ یعنی یک وقت می‌گوییم اساساً عدالت از سنخ اعمال خارجی است؛ یک وقت

۱. مستمسک، ج ۱، ص ۵۳.

۲. تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۱۰.

۳. مکاسب، ج ۳، ص ۱۶۴.

می‌گوییم از سنخ صفات نفسانی است. لذا اینطور هم می‌توانیم درباره آن تجزیه و تحلیل کنیم؛ بگوییم عدالت یعنی همین که این واجبات را انجام می‌دهد و محرمات را ترک می‌کند؛ البته بشرط استنادها إلى الملكة. پس عدالت عبارت از خود این اعمال و کارها است در حالی که مستند به ملکه باشد. یک وقت هم می‌گوییم عدالت عبارت از ملکه‌ای است که موجب سر زدن این عمال می‌شود؛ این بستگی به این دارد که ما عدالت را وصف فعل بدانیم یا یک حالت نفسانی بدانیم. شاید از همین جهت هم گفتیم خیلی فرقی بین این دو معنا به لحاظ واقعی وجود ندارد؛ یک وقت تمرکز بر آن کیفیت نفسانی و هیأت راسخه فی النفس است، یک وقت خود این اعمال به این عنوان که جلوه‌ای از آن کیفیت است، مورد توجه قرار می‌گیرد.

سؤال:

استاد: آنجا هم یک قیدی دارد؛ می‌گوید ملکه‌ای که ملازم با تقوا است. بالاخره چه در معنای اول و چه در معنای دوم، کأن دو خصوصیت برای عدالت در نظر گرفته‌اند؛ یکی ملکه و دیگری عمل؛ یکی می‌گوید ملکه‌ای که موجب این عمل می‌شود و دیگری می‌گوید عملی که ناشی از این ملکه است. پس بالاخره این دو عنصر و این دو جزء در بیان اینها اخذ شده است. حالا بحث این است که ما بگوییم این مستند به آن است یا آن چیزی که ناشی از این است؛ به حسب واقع فرق نمی‌کند؛ چون بر وجود این دو جزء در هر دو کأن تأکید شده است.

سؤال:

استاد: اینکه ذاتش باید عادل باشد یعنی چه؟ یعنی واجبات را انجام بدهد و محرمات را ترک کند ... اگر ما گفتیم عدالت یعنی انجام واجبات و ترک محرمات در حالی که مستند به آن ملکه است شما این را مسلم گرفته‌اید؛ ما فعلاً داریم نقل می‌کنیم و همین محل بحث است؛ برخی این را گفته‌اند و برخی دیگر آن را گفته‌اند.

قول سوم

عدالت عبارت است از انجام واجبات و ترک محرمات مطلقاً و کاری به استناد به ملکه ندارند؛ یعنی انجام واجبات و ترک محرمات یا به تعبیر دیگر این اعمال، خودش عدالت است و عادل کسی است که این کارها را انجام می‌دهد و از این کارها اجتناب می‌کند. استناد به ملکه در اینجا مطرح نیست. حالا می‌خواهد استناد به ملکه باشد یا نباشد. این قول برخی از فقها از جمله ابن حمزه در وسیله^۱، ابن ادریس در سرائر^۲، محقق سبزواری در کفایه^۳ است.

قول چهارم

برخی از فقها عدالت را به معنای اسلام و عدم ظهور فسق در خارج دانسته و می‌گویند همین که کسی مسلمان باشد و فسقی از او ظاهر نشده باشد، حکم به عدالت او می‌شود. ابن جنید و شیخ مفید بنابر نقل علامه حلی از ابن دسته‌اند.^۴ همچنین صاحب مفتاح الکرامه^۵، شیخ انصاری هم این قول را نقل کرده است.^۶ این قول در واقع همان قول دوم است بدون آن استنادی که در قول دوم به عنوان قید ذکر شده بود. شیخ طوسی در خلاف^۷ و همچنین مبسوط^۱ عدالت را اینطور معنا کرده است؛ بر این

۱. وسیله، ص ۲۳۰.

۲. سرائر، ج ۲، ص ۱۱۷.

۳. کفایه، ج ۱، ص ۱۳۸.

۴. مختلف، ج ۳، ص ۱۸۸.

۵. مفتاح الکرامه، ج ۸، ص ۲۶۷.

۶. مکاسب، ج ۳، ص ۱۶۵.

۷. خلاف، ج ۶، ص ۲۱۷.

اساس همین که کسی مسلمان باشد و فسقی در خارج از او ظاهر نشده باشد، می‌گوییم عدالت دارد. شهید ثانی در این مورد می‌گوید: «هذا القول و إن كان أمتن و أكثر رواية و حال السلف تشهد به، لكن المشهور الآن بل المذهب خلافه».^۲ این حکایت از این می‌کند که ما هر چه جلوتر آمدیم، دایره مفهومی عدالت تضییق شده است؛ اقوالی که مخصوصاً در دوره‌های اخیر در تفسیر معنای عدالت ذکر شده، از ظاهر عبور کرده و در آن به اموری استناد شده که احراز آنها کمی مشکل است؛ مثلاً کسی واجبات و محرمات را انجام می‌دهد، اما از کجا بدانید که مستند به ملکه بوده است؟ احراز این مسئله مشکل است.

قول پنجم

قول پنجم شاید مسامحی‌ترین تعریف و وسیع‌ترین معنا برای عدالت است و آن اینکه عدالت عبارت از حُسن ظاهر است؛ یعنی همین قدر که شخص به حسب ظاهر صالح باشد، مطیع اوامر و نواهی باشد، حکم به عدالت او می‌شود. این قول هم از شیخ مفید در مقنعه^۳، شیخ طوسی در نهاییه^۴، ابن براج در مهذب^۵، نقل شده است.

تفاوت قول چهارم و پنجم

عدم ظهور فسق در خارج یک وجه سلبی را بیان می‌کند؛ طبیعتاً عدم ظهور فسق در خارج اعم از حسن ظاهر است. چون ممکن است فسق کسی ظاهر نشود، اما حسن ظاهر هم نداشته باشد. قهراً این اعم از حسن ظاهر است؛ اگر ما بگوییم حسن ظاهر اعتبار دارد، این دامنه‌اش محدودتر می‌شود از اینکه بگوییم فسقی از او ظاهر نشده باشد. این تفاوت در اینجا وجود دارد.

اینها اجمالاً معانی مختلفی بود که برای عدالت ذکر شده است. همانطور که اشاره شد، این معانی شاید خیلی به کار ما نیاید؛ ما می‌خواهیم ببینیم مفاد و مستندات قاعده نفی ظلم چیست و قلمرو آن کجاست. عدالت یا عدم ظلم و نفی ظلم که به نام قاعده به وسیله روایات کشف می‌شود، آن هم یک جهتی را بیان می‌کند. ما می‌خواهیم ببینیم این معانی پنج‌گانه که برای عدالت ذکر شده، کدام یک قابل استدلال است و کدام نیست؛ ما نمی‌خواهیم خیلی وارد این بحث شویم. فقط در این حد که یک گزارش اجمالی از معنای عدالت با اختلافاتی که در آن وجود دارد را ارائه کنیم و از این بحث عبور کنیم. قاعده نفی ظلم که می‌گوییم، معلوم است که ظلم در آنجا به چه معناست؛ اگر تعبیر قاعده به کار می‌بریم، این هم معلوم می‌شود که به چه معناست. این هم مقدمه سوم بود؛ مقدمه اول راجع به اهمیت قاعده بود، مقدمه دوم درباره عنوان بحث بود؛ مقدمه سوم مفهوم‌شناسی واژه عدالت بود.

بحث جلسه آینده

دو سه بحث مقدماتی دیگر باقی مانده است؛ یکی از آنها پیشینه قاعده عدالت و نفی ظلم است؛ یعنی این قاعده از چه زمانی قابل ردیابی است و وارد کتاب‌ها شده و به آن پرداخته شده است؟ آیا اساساً قدمت طولانی دارد یا نه؟ ان شاء الله جلسه آینده این مطلب را دنبال خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. مبسوط، ج ۸، ص ۲۱۷.

۲. شرح لمعه، ج ۱۳، ص ۴۰۳.

۳. مقنعه، ص ۷۲۵.

۴. نهاییه، ج ۲، ص ۵۲.

۵. مهذب، ج ۲، ص ۵۵۶.